



نگاهی بر نیم رخ دیگر "واقعیت"

فرآیند اوجگیرنده ی زوال "شخصیت" در دیار بیگانه و پوچی گفتگوهای روزگار ما روی پیشآمد های درون حزبی همان ساختار نومنکلاتوری گاه چنان زمینه سازی میکند که باید برای ریشه یابی برخی گره ها به کنکاش موشگافانه دست و آستین بر زد، ناگفته ها را از زیر انبار تزویر و جعل بیرون آورد، یعنی یکنوع گوهر سچ را از نا سچ جدا کرد. آنانیکه خود بازیگر بازی های بدفرجام درون حزبی بودند، شماری یا استخوانهای شان به خاکستر مبدل گردیده و شماری هم میکوشند تا از یاد ها زدوده شوند و تن رنجور و روان آشفته ی شان را از سفتن نا سفته ها به دور نگهدارند تا به اینگونه "رنج هستی" را بر خود آسان سازند.

من اما دیربست که با خود در پرخاشم تا به گشودن دوسیه های همان پیشآمد های پس از ثور ۵۷ که نشخوار تفسیرهای جویده و هضم ناشده ی آنها تا هنوز در سرای غربت زده گان اندیشه های کهنه مایه های ننگ و سرافکنده گی میسازد و به دن کیشوت های عصر گریز سوار بر مادیان لاغر اجل و از حال رفته ی "راه" و "رهبر" هنوز مجال شمشیر بازی و آتشبازی میدهد، گام نخستین را بگذارم.

رواج یافتن دروغ و اتهام به آدرس چهره ها و شخصیتها و وارونه نشان دادن حادثه های سرگذشت همان حزب به خون نشسته ی دموکراتیک خلق در گفتگو های زمان ما به يك پدیده ی عادی و پیش پا افتاده مبدل گردید که هر نابلد و لاف زن و کودتا چی هر آنگاه نوک شمشیر زنگار گرفته ی خویش را با خون ریخته ی فرزندان وطن سرخ نموده و از سوراخهای غنیمت کشورهای میزبان ندای "حق" و "حقیقت" بلند میکنند. و در چنین روال و در نه بود منبع و دستاویز، جعل و گزافه ها رنگ حقیقت کسب کرده و کار جدا کردن سره از ناسره را دشوار میسازد و باز هم توده ی درمانده گروگان چند جارچی و حراف گردیده و به گمراهه رهنمایی میشود. در این میان شایسه ی یادآور است که برخی از پیشکسوتان همان حزب دست به کار خیر زده و آثاری را به میراث گذاشته اند که خالی از سود نیستند. اما این آثار و نیز شبهه آثاری دیگری که به چاپ رسید و به بازار مکاره گرمی میبخشند نیم واقعیتهارا در بند سلیقه ی نویسنده های آنها تبارز میدهند و بیگمان آینده گان را در شناخت درست پیشآمد های دیروز بیچاره میسازند.

در زنجیره ی نوشته های جاری تلاش صورت گرفته است تا با تکیه بر گواهی های دست داشته ی ثبت شده ی تاریخی در پیوند با یادواره ها و شنیده گی ها و تجربه ی فردی خودم، گوشه های پرسش برانگیز پس از حادثه ی ثور ۵۷ که پیوسته و دنباله دار مواد نشخوار به ستیزه گران و انحصارگران حقیقت به دست میدهد به چنگ تفسیر سپرده شود. این نوشته ها به معنی پاسخ به هیچ فرد، هیچ گروه و هیچ ساختار پنهانی بیرون مرزی و تشکلات سیاسی درون مرزی نیست و به هیچ وجه دعوای انحصار حقیقت را نه داشته، حرف اخیر در این سلسله نه بوده و بیرون از دایره ی نقد قرار نه دارد. شریک ساختن هر دید تازه و ناب در بستر همین بحث، فقط جوهر این کنکاش را غنا میبخشد.

□□□□

بخش نخست

خیانت، جبن یا مصلحت؟

یکی از گره های کور و تعیین کننده در سرنوشت حرکت نظامی ثور ۱۳۵۷ که تا امروز در هاله ی ابهام مستور مانده و هیچگاه به آن پرداخته نه شده است و هر باخبری از کنار

آن با خاموشی رد شده است، بیخبری و عدم سهمگیری سازمان حزبی نظامی پرچمی ها در کودتای ثور ۱۳۵۷ است. چرا این پیشآمد پر رمز و راز چنین از اهمیت ویژه برخوردار است؟ و چرا بحث در باره ی آن به تابو مبدل گردیده است؟ کنار ماندن سازمان نظامی پرچمی ها از حرکت نظامی ثور ۱۳۵۷ به حفیظ الله امین و خلقی ها امتیاز منحصر به فرد یکه تاز بودن میدان "انقلاب ثور" و غلبه ی یکجانبه بالای قدرت دولتی را داده که در تحلیل نهایی به تصفیه ی مخالفین پارینه و طرد و زندانی ساختن و امحای فزیکی شان انجامید.

طی تمام سالهای پس از ثور ۱۳۵۷ بیشترین خواننده و شنیده میشود که گویا خلقی ها در خفا از پیش آمده گی قیام را تدارك دیده بودند و شادروان تره کی در غیاب پرچمی ها به امین دستور قیام را قبلاً صادر نموده بود. این حکم را در ادبیات حزبی همان سالها نیز میتوان به ساده گی پیدا کرد. اما محترم کشتمند وارونه ی این حکم را ابراز میدارد و در کتاب "یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تأریخی" صراحت میدهد که "... قبلاً میان نورمحمد تره کی، ببرك کارمل، نوراحمد نور و شاه ولی بحیث اعضای دارالانشأ کمیته مرکزی حزب مشوره بعمل آمده بود که هرگاه رژیم محمد داؤد علیه ح د خ ا به اقدامات سرکوبگرانه بگذرد و رهبران آنرا زندانی بسازد باید نظامیان مربوط به حزب به قیام نظامی دست بزنند..." (صفحه ۳۳۲)

کودتای سرطان ۱۳۵۲، رهبران قدرت طلب ح د خ ا را در هر دو جناح به اهمیت و نقش اردو در سرنگونی دولتها

خیره تر ساخت و کوتاه ترین راه رسیدن به قدرت را به وسیله ی اردو در اجندای روزشان قرار داد. از همینجا در رهبری پرچمی ها تلاش برای دگرگونی در کادر رهبری سازمان نظامی به وظیفه شماره يك مبدل گشت و طی یکرشته انفعالات درون حزبی استاد میراکبر خیبر به مثابه ی بنیانگذار سازمان حزبی نظامی با حيله و تزویر گوشه ساخته میشود و به جای نامبرده نور احمد نور که از تجربه ی کار با نظامیان بی بهره بود با تیم تازه وارد ها به این وظیفه گماشته میشود. به این معنی که کارمل فقید برای نخستین بار بر سازمان نظامی پرچمی ها تسلط بدون چون و چرا به دست میآورد.

محترم بارق شفيعی در کتاب خود زیر عنوان "غروب خورشید" این پیشآمد را چنین تعریف میکند: "ببرك کارمل شیوه ی عمل استاد خیبر را، در رهبری کمیته کار سیاسی و سازمانی حزب (جناح پرچم) در میان منسوبان قوای مسلح افغانستان (اعم از اردو و پولیس و امنیت ملی) که در آن زمان، در شرایط استبداد شدید نظام داؤدی کاری بود نهایت حساس، مشکل و خطرناک...مورد بحث قرار داده، با پافشاری بر بهانه ی ضرورت اتخاذ

شیوه های جدید کار در بین نظامیان و تأکید روی این مطلب که با حساسیت بزرگی که در آن بالاها (مقامات عالی دولت) نسبت به استاد خیبر وجود دارد... تعویض رهبری و تغییر ترکیب اعضای کمیته حزب در میان نظامیان را پیش کشید و برای این کار نور احمد نور را به حیث مسؤل و عده یی دگر از کادر های مشهور، مظاهره چی و شناخته شده ی طراز اول و نزدیک به خود را به حیث اعضا در ترکیب کمیته ی نظامی تعیین کرد... (صفحه ۳۸)

فقید غوربندی در کتاب خود "نگاهی به تاریخ ح د خ ا" از زبان استاد خیبر چنین نقل: "کارمل در ظاهر میخواهد باین پروسه باصطلاح تحرك تازه بدهد و در حقیقت امر با اختلافات که از لحاظ شیوه کار و تکتیک سیاسی و در مجموع در عرصه نظامی بصورت خاص در بین ما بروز کرده دیگر اعتماد نمیکند و در نظر دارد مرا در انزوای کامل قرار دهد..."

□□□□□

در لابلای پرس و پال برای یافتن پاسخ به این معما، در یکی از یادداشتهای شخصی چاپ نشده ی پدرم به این گزارش برخوردم:

سلیمان لایق

"برخی یادداشتهای مهم"

برگردان از متن پشتو، صفحه های ۴ و ۵

"...میان میراکبر خیبر و کارمل پیش از وحدت آزرده گی هایی به میان آمده بود. یکی از علت های آن آزرده گی ها این بود که رفیق نور و رفیق وکیل و برخی افراد دیگر عقیده داشتند تا حکومت داؤد به وسیله ی کودتا ساقط گردد. (بنابر گزارش نور احمد نور) در آن لحظه قریب ۳۰ تن افسران حزبی که رفقای ما بودند در گارد محافظ داؤد توظیف بودند. رفیق نور و رفقای همراه اش عقیده داشتند که ما میتوانیم به کمک این افسران رژیم داؤد را از میان ببریم و رژیم خویش را اعلان کنیم. خیبر با این دیدگاه موافقه نه داشت. او میگفت که ما نظام داؤد را از میان برداشته میتوانیم، ولی در جای آن نظام مطلوب خویش را جا به جا نه میتوانیم... میراکبر میگفت مفکوره ی به دست آوردن سلطه به یاری نیروی عسکری در درون حزب يك گرایش بورژوازی است و باید با آن مبارزه صورت گیرد.

به خاطر همین اختلافات در درون حزب (دور و بر کمیته مرکزی) تحت رهبری کارمل چنین يك گرایش پدیدار گردید که مسئولیت سازمانهای نظامی را از خیبر گرفته و به رفیق نور بسپارد. به این منظور مبارزه ی گسترده در سطح کمیته مرکزی به راه افتاد. جلسات پیهم، اما جلسات همراه با دشنام، تعجیز، طعنه، تهدید و لاف. میراکبر تقریباً تنها بود... خیبر از موضع خویش به سرسختی دفاع میکرد و استدلال قوی داشت. سرانجام پس از بحث های پنج ماهه و فیصله های گونه گون مرحله یی، خیبر در اثر اصرار زیاد رفیق بیرک کارمل اختیار سازمان حزبی نظامی را به رفیق نوراحمد نور واگذار شد..."

□□□□□□

بار ها شنیده بودم که استاد خیبر از تعویض در رهبری سازمان حزبی نظامی پرچمی ها ناراض بوده و تأکید میکرد که این دگرگونی پیامدهای ناشایسته در بر داشته و در لحظه های سرنوشت ساز بیهوده گی خود را به نمایش خواهد گذاشت. خیبر کاردانی، مهارت و شجاعت رهبری جدید سازمان حزبی نظامی را پیوسته زیر پرسش قرار میداد. زنده گی پیشگویی های استاد خیبر را بدون کمی و کاستی به نمایش گذاشت.

اگر این ادعا را بپذیریم که استاد خیبر جداً مخالف کاربرد اردو و شیوه های قهر برای غضب قدرت بود و سرکوبی دولت داؤد خان از طریق خشونت و کودتا را مردود میشمرد؛

اگر این فرضیه را بپذیریم که استاد خیبر هوادار ادامه ی حاکمیت معتدل داؤد خان بوده و حتی به زعم نادرست برخی ها حاضر به انحلال ح د خ ا در حزب "انقلاب ملی" داؤد خان بود؛

و اگر این اصل را بپذیریم که جانب شوروی در کار برانداختن رژیم داؤد و تعویض آن با ح د خ ا عجله داشت؛

پس، راندن استاد خیبر از رهبری سازمان نظامی پرچمی ها باید به این هدف ها صورت گرفته باشد:

- برداشتن مانع در راه به کار برد نیروی نظامی پرچمی ها؛
- تسریع برانداختن رژیم محمد داؤد؛

- اشغال قدرت سیاسی از جانب حزب دموکراتیک خلق افغانستان، شاخه ی پرچم؛

به این معنی که در غایله ی براندازی رژیم داؤد خان، کارمل فقید و نور احمد نور با برخی دیگر اعضای رهبری پرچمی بازیگران اصلی این بازی بوده اند و در دارلانشأ حزب واحد دموکراتیک خلق با فقید تره کی و داکتر شاه ولی همنوا و هم آواز بوده اند.

اما سؤال میشود که:

پس چرا نیرو های نظامی پرچمی ها در لحظه ی سرنوشت ساز از دستور مقام بالایی، یعنی از ببرك کارمل و نور احمد نور بی خبر ماندند؟ چرا آنها نه توانستند و یا هم نه خواستند به نیرو های نظامی پرچمی امر شرکت در کودتا و یا جلوگیری کودتای امین را صادر کنند؟ پشت این پرده ی ضخیم چی راز سر به مْهری نهفته است که در گفتنش همه رهبران پرچمی لال و گنگ شده اند؟ طی تمام زمان پس از هجوم لشکر سرخ و تأمین حاکمیت پرچمی ها، این بخش داستان از ساحه ی بحثها و نوشته ها بیرون کشیده شده و تا امروز محترم نور احمد نور و یا کدام چهره ی پیشکسوت همان حزب به توضیح این خبط یا خرد سیاسی حزب نه پرداخته و سر فرود آورده شده ی صدها افسر نامراد پرچمی را با يك توضیح کوچک بر نه افراشته اند.

محترم کشتمند در باره ی بیخبری نظامیان پرچمی از آغاز قیام ثور تأکید میکند که: "در واقعیت امر، هیچگونه اطمینانی در آغاز برای پیروزی قیام ثور وجود نه داشت. زیرا نخست قیام ناسنجیده و فاقد رهبری واحد بود. سپس، محمد رفیع رئیس ارکان قوای چهار زهدار که یکتن از پرچمیهای وفادار بود و از رهبری خویش دستوری دریافت نه کرده بود..." (همانجا صفحه های ۳۳۰ و ۳۳۱)

بیخبری افسران پرچمی از آغاز قیام را ستاره دار کودتا های پیهم نظامی نبی عظیمی که بار بار با چکمه های خوان آلود روی تعهد و حلف وفاداری عسکری پای مانده است نیز در لابلای یادواره نما های بیش از ششصد صفحه یی خود زیر نام "اردو و سیاست" تلویحاً چنین نگاشته که: "...در اکثر قطعات اردو و حتی گارد جمهوری ساعتها بعد از کودتا، در جریان قیام مسلحانه پرچمی ها در جریان قرار گرفتند..." و می افزاید که: "...هیچگونه دستوری توسط عضو رابط برایم نه رسید و بی خبر از قیام مسلحانه آینده ما صبح به وظیفه خویش رفتیم.."

دریافت پاسخ به این پرسش کلیدی درك ما از دو مقوله "خیانت" و "صداقت" در پیشآمد های همان برهه را از بنیاد دگرگون ساخته و قضاوت‌های يك نسلی از پرچمداران سر به کف را از نو صیقل می‌کند. در ماهیت، برهم خوردن توازن نیرو میان پرچمی ها و خلقی ها، جنگ روی تقسیم قدرت و بالاخره تراژیدی انشعاب و زندانها و تصفیه ها و سربریدن ها را از همین نقطه باید آغاز و پیگیری نمود، نه از افسانه های بدون استناد و بدون پایه های منطقی و مستدل.

محترم غلام دستگیر پنجشیری در کتاب خویش "ظهور و زوال ح د خ" در این باب چنین مینویسد: "...او (امین) به صراحت ادعا می‌کرد که سازمان نظامی "پرچم" از آنجا که تا هنگام سقوط دولت، به سردار داؤد وفادار ماند. به استثنای جگرن رفیع و جگرن داؤد، دیگر پرچمداران در حال ترصد، انتظار و بعضاً در حال دفاع و پشتیبانی از دولت داؤد قرار داشته اند و همچنین نور احمد نور، مسوول سازمان نظامی پرچم با آن که هنوز بازداشت نشده بود و آگاهانه خود را از پولیس پنهان ساخته بود، چرا هیچگونه تشبث و ابتکاری به نفع پشتیبانی قیام به عمل نیاورد؟ چرا نور احمد نور نخواست و یا نتوانست تا دستور مشخص شرکت فعال سازمان نظامی بخش پرچم را در قیام مسلحانه بجناح پرچم صادر کند؟" (صفحه ۱۰۳)

محترم صالح محمد زیری نیز به نتیجه گیری مشابه رسیده و در اثر چاپ شده اش "د نیمی پیری خاطری" پیامد آن رخداد را چنین درج کرده است: "... از برخورد... سایر رفقا این احساس برایم دست داد که صلاحیت حزب پایان یافته و قدرت عملاً در دست افرادی متمرکز است که قیام را رهبری کرده اند. پرچمی ها کاملاً از کار افتاده بودند. این به خاطریکه گفته میشد به غیر از محمد رفیع، سایر پرچمی ها در انقلاب چندان سهم نه گرفته و یک تعداد از پرچمی ها حتی به نفع داودخان مقاومت هم کرده بودند..."

این خطای بزرگ برخی رهبران پرچمی بود که حزب را در يك وحدت نیم بند و ناراست و پر توطئه تا دروازه های قیام ثور رساند و بدون هیچنوع توضیح و گزارشی، نیرو های نظامی پرچمی هارا از شرکت برابر با خلقی ها در قیام ثور مانع شده و آگاهانه یا غیر آگاهانه به امین زمینه ی یکه تازی را آماده ساختند. و در پرخاشها برای به دست آوردن امتیاز بیشتر در حاکمیت در برابر تره کی/ امین کوتاه آمده و در فرجام به ترك داوطلبانه کشور گردن نهادند و گند لغزشهای غیر قابل توجیه و سبکسرانه خود را در دامن دیگران پاك کردند.

از پدرم شنیده بودم که از شام ۵ ثور تا صبح ۷ ثور ۱۳۵۷، یعنی پیش از سپردن خویش به پولیس دولت داؤد خان، در مخفیگاهی واقع در منزل یکی از وابسته های حزب در قلعه فتح الله خان، همراه با نور احمد نور به سر میبردند. محترم کشتمند با شهید نجیب الله در محله ی کوته سنگی در منزل عبدالودود وفامل پنهان بودند. بنا بر روایتهای وی، پس از زندانی شدن رهبران حزب توسط داؤد خان در شام ۵ ثور، رابطه بین رهبران مخفی شده با بدنه ی اصلی حزب میان ملکی ها و نظامی ها به سرعت تأمین گردید. طی این دیدار ها و بی خبر از دستور حفیظ الله امین، در روز دوم اختفا محترم نور احمد نور به مسئولین نظامی پرچمی از همان مخفیگاه هدایت داد تا پیش از صدمه رسیدن به حزب و رهبران آن از جانب حاکمیت داؤد، نظامی های پرچمی دست به اقدام نظامی بزنند. اما چنانکه دیده شد، نظامی های پرچمی از حضور فعال در قیام عسکری خودداری کردند. پدرم نقل میکند که در یکی از روزهای نخستین پس از قیام ثور حسب تصادف با یکی از افسران پرچمی در یکی از دهلیز های شفاخانه ی چهارصد بستر رو به رو میشوند و پس از احوال پرسی شهید آن افسر شکوه میکند و میگوید که سرهای ما نظامی هارا در برابر خلقی ها فرود آوردید و نه گذاشتید که سهم خویشرا در قیام ایفا کنیم. وی گفته بود که با وجود دستور شرکت در قیام نظامی، نور احمد نور آنها را از شرکت در قیام ممانعت کرده بود.

شنیده ام که در همان شب پیروزی قیام، حفیظ الله امین با عمله و فعله ی خویش به ساختمان وزارت دفاع نقل مکان کرده و امور بعدی قیام و عزل و نصب قوماندانهای واحد های عسکری در سراسر کشور را تا صبح روز بعد زیر کنترل خویش درآورد، در حالیکه محترم نور احمد نور به حیث مسئول سازمان حزبی نظامی ها در دارالانشأ کمیته مرکزی، شب را در ساختمان رادیو افغانستان با دیگران سپری کرده و از دساتیر امین در تقرر و سبکدوشی قوماندانهای جزوتامهای اردو پیروی میکرد. حتی برای نامبرده گوشزد شده است که در این لحظه های فیصله کن، حضورش در وزارت دفاع در کنار امین مبرم تر از بودن در ساختمان رادیو افغانستان است، ولی وی تا اخیر از رفتن به نزد امین و جلوگیری از خود سری های نامبرده ابا ورزید.

من هیچگونه تردید نه دارم که ریشه های "خیانت" را که تکرار طوطی وار آن، بازار چند سرگشته ی غرق در عقده و حسادت را هنوز گرمی می بخشد، از یافتن پاسخ به همین پرسش تأریخی باید رد یابی کرد. خون هزاران سپاهی سربه دار و سوز جانکاه خانواده های رنجور شهدای ما دامن مسئولین طراز نخست آن بی مروتی را همیشه لکه دار خواهد کرد!

این به وجدان زنده های همان بازی بدفرجام بسته گی دارد تا دیر نه شده به پاس حرمت به روان هزار ها کشته ی همان بازی بی مروت حرف اخیر و حرف راستین را بگویند و گره یکی از معما های تاریخ همان ساختار عجوبه را بکشایند.

ادامه دارد